



## *Shaere ir*

### «میلاد»

آمدی از نو بهاران زاده شد در جان من  
میل رستن آمده بر زردی بستان من  
برده ای هوش از قرار و رفته ام از دست خود  
نیست دیگر دست و دل در حیطه ی فرمان من  
تا قدومت را نهادی بر جهان تیره ام  
رونقی بر خود گرفته کلبه ی احزان من  
بی توام از درد بی عشقی زنی افسرده مرد  
مرهمی بودی برای درد بی درمان من  
پیچشی افتاده بوده بر امور روزگار  
در هراسی مه گرفته اوجی و حیران من  
بال دل پر می کشد سوی تو ای ماه بلند  
پای تن یاری ندارد تا شوی از آن من  
از ازل همواره هستی طالعم را روشنی  
روز میلادت مبارک کوکب رخشان من

# ستاره فرخی نژاد

۱

